



رویای انقلاب و جنبشهای ضدخسونت

امیر محسن محمدی

«رویای انقلاب بدون خسونت دقیقاً رویای انقلاب بدون انقلاب است»
روبسیپیر



متولد شده» تنها پیش شرط لازم و ناکافی برای شهروند شدن است. با این همه چیزی که بیشتر از همه نشان دهنده ی تضاد و تعارض در عصر ماست، پاشیده شدن اقشار اجتماعی و گسست آنان از مفهوم شهروندی است که امکان توصیف آن در چهارچوب دولت - ملت ها وجود ندارد و همین نکته این چهارچوب تمامیت گرایانه را به شکل بنیادینی به چالش می گیرد. در سویه مقابل حقوق انسانی، دو مفهوم جدایی ناپذیر «قدرت» و «خسونت» وجود دارند، آنجا که حقوق انسانی نقض می شود قدرتی با اعمال سطح مشخصی از خسونت وارد عمل شده است.

سازمان هایی که باسیستم دستوردهی از بالا به پایین اداره می شوند به عنوان نمونه هایی از تولید خسونت اجتماعی به شمار می آیند و سیستمی از اقتدار غیر سیاسی هستند که از قدرت سیاسی به مفهوم دقیق آن استفاده نمی کنند؛ با در نظر گرفتن این نکات باید عنوان کنیم که هیچ نوع قدرتی بدون خسونت وجود ندارد و همواره هر نوع قدرتی حامل نوعی از خسونت ماقبل سیاسی بوده است. رابطه ی میان قدرت و خسونت کاملاً دوطرفه و الزامی است، بدین معنا که خسونت شرط لازم قدرت سیاسی است و قدرت سیاسی نیز از گذشته تا کنون ریشه ی تمام روایت خسونت آمیز و در ظاهر غیر سیاسی است. اصولن امر سیاسی است که در یک فرآیند

در شرایط کنونی که شاهد فرو ریختن مفهوم ضداجتماعی «دولت - ملت» ها هستیم، بی شک نیاز به بازتعریف این جامعه و موقعیت فرد در آن داریم. با فروپاشی مفهوم دولت - ملت، مفهوم امروزی حقوق بشر نیز پایان می یابد. مفهوم حقوق بشری که بر اساس تجسم حقوق انسانی محض بوجود آمده است هنگامی در موقعیت محاط شدن بر انسان قرار می گیرد و غیر از ویژگی هویت انسانی خود هیچ چیزی ندارد و تحت عنوان «شهروند» آن دولت و «عضوی» از آن ملت قرار نمی گیرد، به یکباره کارایی حداقلی خود را نیز از دست می دهد؛ اینجاست که می بینیم ۳۲ ماده ای حقوق بشر سازمان دوول متحد! اساساً در زمینه ی حقوق شهروندان یک دولت است نه بشر و انسان به عنوان یک مفهوم مستقل و مجزا.

از خلال مفهوم تمامیت گرایانه ی دولت - ملت ها هیچ تفسیری برای حقوق انسان از منظر کاملن انسانی و صرف نظر از هر ویژگی دیگری نظیر شهروندی و ملیت وجود ندارد؛ اعلامیه های پی در پی حقوق بشری نیز که صادر شده اند به هیچ وجه حامل ارزش های ازلای - ابدی نبوده اند بلکه کارکرد واضح و مشخصی را در مفهوم مدرن دولت ها به عهده دارند، از این منظر تمایز میان دو مفهوم «انسان» و «شهروند» از میان رفته و به شکل بسیار عریانی انسان بودن و «بشر

اجتماعی - سیاسی نشانه ی اصالت و واقعی بودن فرآیند انقلابی به شمار می آید، چرا که رویای انقلاب بدون خسونت دقیقاً رویای انقلاب بدون انقلاب است، از طرف دیگر باید توجه داشت که خسونت با تعبیر فاشیستی آن در نقطه ی مقابل این تعریف قرار می گیرد، به بیان بهتر خسونت فاشیستی با هدف جلوگیری از تغییر

پنهانی ساختار تمام خسونت ها حتی خسونت های به ظاهر غیر سیاسی را شکل می دهد. نظریه پردازان کنونی انقلاب بدون خسونت با پذیرفتن ژست های حقوق بشری بی سر و ته عملن به تداوم کشتار و شکنجه ی ناشی از خسونت سیاسی مهر تایید می زنند و روشهای رفورمیستی تغییر سیاسی آنان مشخصاً به بی عملی و سکوت تبدیل شده است. اگر چه باید توجه داشت که خسونت به خودی خود ضدارزش به شمار می آید اما در یک تحول بنیادین

ادامه در ص ۲

مجموعه ای است از جوک ها و قطعات خنده آور نازل که طبق الگوی مجموعه فیلم های آمریکایی «پلیس آکادمی» تهیه شده است. برای تولید این نوع فیلم ها کفایت یک بودجه کلان و شمار زیادی از بازیگران مشهور و خودفروش به معنی واقعی کلمه را به کارگردان و سناریو نویسی بسپارید که سابقه هجو مخالفان فکری و سیاسی جمهوری اسلامی را در پرونده دارد. یعنی یکی از آن تیپ های لمپنی که امثال شان را می شود در محیط چماقداران بسیجی و لباس شخصی یا در جمع شکنجه گران و بازجوها پیدا کرد. از همان ها که اغلب جوک های کثیف جنسی و زن ستیزانه می گویند یا به تمسخر و تحقیر زبان اقلیت های ملی و قومی دست می زنند.

ده نمکی در «اخراجی های ۳» وظیفه کنایه زدن به جناح رقیب اصولگرایان در انتخابات های جمهوری اسلامی را هم به عهده گرفته است. یعنی به اصطلاح به نقد افراد فرصت طلب و «غیر مومن» می پردازد. به علاوه، ده نمکی از صدور پیام میهنی به عنوان نتیجه گیری فیلم غافل نمانده است. همان پیام آبکی و فریبکارانه که: «ما همه ایرانی هستیم». این پیام باب طبع افرادی است که ممکنست پشت علم اصولگرایی سینه بزنند و یا مرید موسوی و کروبی باشند. اما همه شان با شنیدن سرود «ای ایران» قیافه جدی

مدنی و شرعی حاکم (چه در قالب قاضی دادگاه طلاق باشد چه در هیئت قاضی دادگاه جنایی) اگر چه ظاهراً بالای سر و ورای روابط بین مردم ایستاده است و به اصطلاح «مامور است و معذور»، اما خودش ریشه در همان روابط و فرهنگ سنتی و خرافه ها دارد و به نوبه خود، حافظ و تقویت کننده آن هاست. فرهادی در نوشتن سناریوی «جدایی نادر از سیمین» از همان شگردی استفاده می کند که در آثار دیگرش هم دیده بودیم. او یک قطعه از پازل قصه را تا پایان فیلم از دید ما پنهان نگه می دارد تا کشش و جذابیت ماجرا و به خصوص تاثیر پایانی آن را دو چندان کند. این کار در فیلمی مثل «جدایی نادر از سیمین» که دوربین کنجکاوانه به هر جا سرک می کشد و هیچ چیز را از نظر نمی اندازد، به شکلی استادانه و کاملاً توجیه پذیر انجام شده است. به این شکل که تنها ناظر در صحنه ای که از دید تماشاگر پنهان مانده، پیرمردی است که آرزایمر دارد. بنابراین صحنه نمی تواند در ذهن او - و در دوربین - ثبت شده باشد. خلاصه کنم، اثر فرهادی شایستگی بردن جایزه از جشنواره های معتبر سینمایی دنیا را دارد. و خرس طلایی برلین از روی بخت و اقبال، یا بر مبنای ملاحظات سیاسی معمول، به این فیلم اختصاص نیافته است.

اما از «اخراجی های ۳» بگویم. شاید واژه هایی مثل مبتذل یا سخیف نتواند حق مطلب را ادا کند! این فیلم مثل دو بخش قبلی «اخراجی ها»

درباره «جدایی راضیه از سیمین» بررسی یک جدال سینمایی

باربد کیوان

قوانین اسارت بار. این سه در هم پیچیده و گره خورده اند و شخصیت های داستان را به بن بست کشانده اند. گروهی از این شخصیت ها نماینده طبقه متوسط و تحصیلکرده جامعه اند و گروهی دیگر متعلق به طبقه تحتانی و زحمتکش. در اینجا فرهادی مثل بقیه آثارش، تماشاگر را درگیر قضاوت بر سر تصمیم های گوناگون و متناقض در یک طیف خاکستری می کند. و گام به گام ما را به سوی این نتیجه گیری سوق می دهد که با این روابط و این فرهنگ و این قوانین، تقصیر از هیچیک از این شخصیت ها نیست. اینان همگی به شکلی قربانی و اسیر شرایط حاکم اند. در سراسر فیلم فقط یکی دو اشاره به وضعیت سیاسی امروز ایران وجود دارد، ولی همین حد هم برای پیوند دادن شرایط اسارت بار و بن بست حاکم بر زندگی شخصیت های قصه با سیاست حاکم و مسلط بر جامعه کفایت. تماشاگر هشیار با کمی تامل و تعمق متوجه می شود که قوانین

اکران فیلم های ایرانی در ایام نوروز ۱۳۹۰ به صحنه جدال «جدایی نادر از سیمین» اثر اصغر فرهادی و «اخراجی های ۳» ساخته مسعود ده نمکی تبدیل شده است. فروش فیلم ده نمکی تا سیزده بدر از مرز دو میلیارد تومان در سراسر کشور گذشت. این در حالی است که طی همین مدت، فروش اثر فرهادی که جایزه اول جشنواره فیلم برلین را هم پشتوانه خود دارد، کمی بیشتر از یک میلیارد تومان بود.

«جدایی نادر از سیمین» یک شاهکار سینمایی است. نقاط قوت اصلی این فیلم، یکم قصه گویی خارق العاده و دوم، بازی درخشان بازیگرانش است. خیال تعریف کردن ماجرای فیلم را ندارم چون معتقدم با این کار مزه فیلم می رود! بنابراین فقط به محتوای آن اشاره می کنم. اثر فرهادی، روایتی است از روابط اجتماعی و خانوادگی اسارت بار، فرهنگ و سنت های اسارت بار، و

ادامه در ص ۲

ادامه از ص ۱ رویای انقلاب ...

واقعی و تحول انقلابی است که اتفاق می افتد. ژست های انسان گرایانه ی سیستم حقوق بشر موجود به شکل بنیادینی مشکل ساز است چرا که سیستم موجود نه تنها کمکی به جلوگیری از نقض گسترده ی حقوق انسانها مخصوصا در کشورهای کمتر توسعه یافته نکرده است بلکه خود دلیلی شده است برای مداخلات سیاسی نظامی قدرتهای بزرگتر و طبعاً تولید خشونت سیاسی بی مهاری که نتیجه ی این شکل از مداخلات از خلال قرائت مسلط موجود از حقوق بشر است؛ اگر بصورت واقعی حوادث را دیدبانی کنیم درخواهیم یافت که همواره انسان وقتی از حقوق خود به عنوان بشر محروم شده است که عملن در حوزه ی اجتماعی خودش به یک انسان به مفهوم عام تقلیل یافته است، به بیان بهتر هنگامی که این حقوق نقض می شود و انعکاس می یابد که فرد مستقل از حق شهروندی، مذهب، قوم، شغل و غیره شامل حقوق انسانی صرف شده و در نتیجه به معنای دقیق کلمه از کلیه حقوق ناشی از هویت انسانی خود محروم می شود.

در گفتمان اجتماعی کنونی بی شک انحصار «خشونت» مشروع در اختیار «دولت» به مفهوم امروزی کلمه است و این اعمال مشروع خشونت از ستون های اصلی حاکمیت دولت – ملت های مدرن به شمار می آید. در نظام کنونی دولت برتری شدیدی نسبت به سایر نیروهای اجتماعی دارد و تنها بازیگر اجتماعی است که اعمال خشونت آن قانونی و مشروع تلقی می شود، از طرف دیگر باید در نظر داشت سایر خشونت های اجتماعی موجود به شدت محدود شده و یا غیر قانونی اعلام شده اند، این درحالی است که در سالهای اخیر کم کم توسل به خشونت مشروع در میان همان دولت – ملت ها هم کاهش یافته است که علت آن را می توان در میان رواج گفتمان حقوق بشر و ایجاد محدودیت های قانونی و بین

المللی یافت، اما با ریشه یابی این تحولات تنها به یک نتیجه می توانیم برسیم و آن اینکه خشونت دولت ها علیه انسانها در حال از بین رفتن نیست بلکه همچنان مانند گذشته ادامه دارد، چیزی که در حال از بین رفتن است تنها ابزارهای مشروع سازی این خشونت دولتی است. در مورد چگونگی مشروعیت این خشونت هم باید در نظر داشت که اکثر پژوهشگران و فعالان سیاسی تلاش دارند بر پایه ی ارزشهای اخلاقی مشروعیت این خشونت را توجیه کنند اما ارزشهای اخلاقی پایه ی ساختار حقوق سنتی است و علم حقوق جدید به سوی دیگری می رود. مشروعیت این شکل از خشونت تنها و تنها بر اساس همان ساختار سنت و بر اساس اصول اخلاقی قابل توجیه است، اصول حقوق بشر کنونی در موقعیت ساختاری فراتر از قانون قرار گرفته اند و بعضاً جانشین خود این ساختار می شوند.

قطعاً در شرایط بسیار خشونت بار جهان معاصر، تضعیف نظام حقوقی بین المللی تحولی مثبت به شمار می آید چرا که حقوق بین المللی بارها و بارها در خدمت مشروعیت بخشیدن به خشونت سیستماتیک و پشتیبانی از آن قرار گرفته است، خشونتی که همواره از سوی طرف قوی تر بر طرف ضعیف تر اعمال شده است؛ در نظام بین المللی کنونی نابرابری در قدرت، برابری در مقابل قانون را ناممکن ساخته است و این اشکال خشونت با حقوق بین المللی رسمی و حقوق جهانی به انطباق رسیده است : خشونت طرف قوی کاملن مشروع نمایانده می شود و خشونت طرف ضعیف بی درنگ برجسب تروریسم را می خورد. شرایط درگیری های جهانی تا جایی رسیده است که کم کم خشونت مشروع، جنایت کاری و تروریسم، جنگ های آزادیبخش و یا سرکوبگر از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند ولی نهایتاً نکته ی مهم اینجاست که خشونتی که سلسله مراتب نظم نوین جهانی را تهدید می کند دقیقاً خود

همان نظم نوین جهانی است.

معمولاً مشروعیت ابزار خشونت در نقش قدرت سازمانی خود در مبارزات طبقاتی و ارتش های مردمی یا چریکی با توسل به مفهوم «مردم» کسب شده است، از این منظر مردم تنها شکلی از حاکمیت است که تلاش می کند جای اقتدار دولتی حاکم را بگیرد اما عموماً از این مفهوم برای اعتبار بخشیدن به اقتدار حاکم استفاده می شود و عنصر مشروعیت معمولاً به نفع اقتدار حاکم مصادره می شود نه کل جمعیت، از طرف دیگر فرم سلطه و اقتداری که با آن مبارزه می کنیم معمولاً در خود جنبش های مردمی هم ظهور پیدا می کند.

برای توصیف فرآیند جدید مشروعیت می توان به اقتدار سازمانی ناشی از مبارزات طبقاتی اشاره کرد: کارگرانی که در مبارزات روزمره و مشارکت در مقاومت، نافرمانی و براندازی مناسبات سلطه، نا مشروع بودن خشونت مبارزات دولتی را افشا می کنند؛ مشروعیتی که از امتیازات ویژه طبقه مسلط و نتیجه ی فرودست نگاه داشتن آنها بوده است، خشونتی که بر قدرت سیاسی سرمایه استوار است. مشروعیت مبارزات طبقاتی فقط بر مبنای منافع طبقه ی اکثریت آنهاست و به مدل مدرنی از مبنای مشروعیت تبدیل می شود که برای توجیه خود به هیچ اقتدار حاکمه ای متوسل نشده است .

راه مقاومت علیه ساختارهای مسلط حاکم از طریق جنبش های غیر واقعی «ضد خشونت» نمی گذرد، این جنبش ها عملاً در راستای جابجایی خشونت حاکم عمل می کنند نه فرو ریختن رابطه ی حاکم و محکوم و همیشه در مقابل خشونت فاشیستی شکست می خورند. در دهه ی ۱۹۳۰ هنگامی که از مهاتما گاندی برای چاره جویی در قبال مسئله ی کشتار یهودیان در مقابل فاشیسم هیتلری سوال می کنند فروپاشی این سبک کار عربان می شود، گاندی جواب می

دهد : «یهودیان باید به یک خودکی دسته جمعی دست بزنند تا وجدان عمومی را در سراسر جهان برانگیزند» .

اما چه باید کرد؟ قطعاً ما در موقعیتی نیستیم که روشهای خشونت آمیز مبارزه را توصیه کنیم اما نخ نما شدن و نا موثر بودن روشهای ضد خشونت و بعضاً مخملی بسیار واضح است؛ دو حالت متضاد مردگان زنده (قهرمانان و شهدا) و زندگان مرده (مرگ بیولوژیک و مرگ مغزی) را در نظر بگیرید، این حداقل امکانی است که با جابجایی این دو حالت با هم جنبش های توده ای ضد خشونت را زمینه ساز انقلاب کنیم، به عنوان مثال در روانشناسی رفتارگرا به نوعی از واکنش ها عنوان «رفتار منفعلانه – پرخاشجویانه» می دهند که یکی از رایج ترین واکنش ها در روابط عاطفی مشکل دار است، شخص به جای اینکه به شکل فعال با همسرش مقابله کند به شکلی منفعلانه به او ضرر می رساند، این دقیقاً مدل روانشناسی جنبش های ضد خشونت است. حال آنکه در غیبت جنبش های فراگیر اجتماعی باید به عنوان اولین قدم این انفعال پرخاشجویانه را به پرخاش منفعلانه تبدیل کنیم. این کنش به عنوان گام اول ضمن به شکست کشاندن روش های ضد مردمی جنبش های اصلاح طلبانه می تواند به مدلی در سایر عرصه های مبارزه تبدیل شود و مناسبات مسلط موجود را به شکست بکشاند.

منابع :

- قانون و خشونت – گزیده مقالات – والتر بنیامین، هانا آرنت، اسلاوی ژیژک
- وسایل بی هدف – یادداشت هایی در باب سیاست – جورجو آگامبن
- انبوه خلق – جنگ و دموکراسی در عصر امپراطوری – آنتونیو نگری، مایکل هارت



ادامه از ص ۱ درباره جدایی ...

می گیرند و صاف می ایستند و زیر لب زمزمه می کنند که: “ای مرز پر گهر!“ اینجا که می رسند با یکدیگر هم صف می شوند. دلم به حال آن آقای اهل سینما می سوزد که بعد از نمایش “خراجی های ۱” در جشنواره فجر پشت میکروفن رفت و از ده نمکی تقدیر کرد که حالا “زبان شریف سینما را برای ابراز عقایدش برگزیده است.” آن آقای خوشخیال نمی دانست که اگر زمانی مسعود ده نمکی عربده می کشید و چماق بالای سر می گرداند و بر فرق مردم می کوبید، حالا دارد در جامعه “قرص روان گردان” پخش می کند. او به کمک فیلم هایش، سرکوب سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی را مکمل سرکوب نظامی – امنیتی کرده است.

حالا سوال اینجاست که چرا فروش “خراجی های ۳” از دو میلیارد تومان بالاتر رفته اما فروش “جدایی نادر از سیمین” نصف این است؟ اولاً، ببینیم چه کسانی دارند سالن های سینما را در ایام نوروز پر می کنند. این ها عامه مردم اند. پایه های رژیم با فرهنگ مذهبی و سنتی شان، یا بدنه دستگاه سرکوبگر و امنیتی با فرهنگ لمپنی شان به کنار، دارم از توده کارگر و زحمتکشی

صحبت می کنم که زندگی پر درد و رنجی دارند. فشار اقتصادی کمرشان را خرد کرده. خیلی هایشان از وضع سیاسی ناراضی اند و اعتمادی به این نظام ندارند. خیلی هایشان می دانند که پول و سرمایه و ثروت در دست هیئت حاکمه و مزدورانش متمرکز شده است هر چند دم از “عدالت و حقوق مستضعفان” می زنند. اما این نارضایتی لزوماً منطبق و همگام با ارزش های فرهنگی و سلیقه فرهنگی توده ها نیست. مرد زحمتکشی را در نظر بگیرید که احتمالاً تنها یک بار در سال، دست زن و بچه هایش را می گیرد و می خواهد آن ها را برای تفریح به سینما ببرد. فکر می کنید “خراجی ها” را انتخاب می کند یا یک فیلم جدی و عمیق مثل “جدایی نادر از سیمین” را؟ فکر می کنید ترجیح می دهد ده هزار تومان برای تفریح خود و خانواده اش را برای کدام فیلم هزینه کند؟ از قبل می داند که “خراجی ها” آن ها را به خنده خواهد انداخت. این را تبلیغات رسانه ای پیشاپیش به ذهنش فرو کرده است. یا این را از آشنایان و دوستانی شنیده که زودتر فیلم را دیده اند. حالا فرض کنید همین فرد پولش را داشته باشد و بخواهد “جدایی نادر از سیمین” را هم ببیند. فکر می کنید بعد از دیدن این فیلم، اگر بخواهد آن را با “خراجی ها” مقایسه کند

معمولاً بعضی از روشنفکران ما صحبت از “بی فرهنگی” جامعه یا مردم می کنند. فکر می کنم جامعه یا مردم بی فرهنگ وجود ندارد. بلکه مساله بر سر فرهنگ مسلط و حاکم بر جامعه یا مردم است. واقعیت اینست که طی ۳۲ سال گذشته، قدرت سیاسی حاکم، فرهنگ و ایدئولوژی معینی را مرتباً تبلیغ و تقویت کرده، آن را بر جامعه مسلط کرده است. یکی از خصوصیات این فرهنگ که در دوران رژیم سلطنتی نیز در جامعه قدرتمند و

ریشه دار بود، پدرسالارانه — مردسالارانه و زن ستیزانه بودن آن است. جایگاه فرودست و درجه دومی که شرع اسلام و به طور کلی ایدئولوژی اسلامی برای زنان قائل است، کاملاً با این خصوصیت فرهنگی جفت و جور است و آن را توجیه و تقویت می کند. بهتر است ادعاهای به اصطلاح برابری طلبانه و عدالت محور مذهبی را جدی نگیرید، چون ناسلامتی این ایدئولوژی مذهبی قرار است ایدئولوژی طبقه حاکمه ای باشد که نظام سرمایه داری و بهره کشی انسان از انسان و انواع و اقسام ستم های طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی را محافظت کند. یعنی ستم های مختلفی که آمیزه ای از جوانب سرمایه دارانه و ماقبل سرمایه داری (فتودالی) را در خود دارند.

فرهنگ ارتجاعی مسلط به کمک سانسور دولتی و مانع تراشی رژیم و دستگاه روحانیت در راه انتشار آثار فرهنگی و هنری و آموزشی علمی و پیشرو و نوگرا، باعث شده که سلیقه توده مردم به قهقرا برود و درکی سطحی و توقعی نازل از تولیدات هنری و فرهنگی داشته باشند. استقبال از مجموعه های تلویزیونی بی مایه و بی مزه با

مضامین ضد مردمی و عقبرگا و خرافی و ضد زن نشانه ای از همین واقعیت است. ناگفته نماند که در جمهوری اسلامی، به علت خاستگاه و سابقه تاریخی نیروهایی که بدنه طبقه حاکمه و دستگاه سرکوبگر دولتی و رهبری رسانه های عمومی را تشکیل می دهند، این فرهنگ ارتجاعی رنگ و بویی آشکارا لمپنی به خود گرفته است. کافیتست به زبان و رفتار “ویژه” احمدی نژاد نگاه کنید. خیلی ها از این مساله برآشفته می شوند و می گویند “این چه رئیس جمهوری است؟ با این حرف ها آبروی ملت را می برد!” اما احمدی نژاد در واقع دارد با مخاطبانش به نوعی “پاس کاری” می کند. یعنی از یک طرف فرهنگ و سلیقه خاصی را بین آن ها ترویج می کند و جا می اندازد، و از طرف دیگر حرفی می زند که به دل مخاطبانش می نشیند و با آن احساس نزدیکی می کنند. خیلی ها وقتی که احمدی نژاد مثلا در مورد دولت های دیگر می گوید “آنجایشان می سوزد”، ابرو در هم می کشند و این را نهایت بی تربیتی می دانند. اما وقتی که به برنامه های طنز در بعضی از رسانه های مخالفان رژیم، یا به شوخی های رایج در بین عامه مردم (حتی خیلی از تحصیل کرده ها) نگاه می کنیم عینا رد پای همین فرهنگ را می بینیم. از این به بعد هنگام تماشای این برنامه ها روی این نکته دقیق شوید. من این را حتی در برنامه هفتگی “پارازیت” در صدای آمریکا که مخاطبان و طرفداران بیشماری دارد و تولید کنندگانش قریحه طنز و نوآوری های بسیار دارند هم مشاهده کرده ام. ممکنست بگوئید این یک برنامه طنز است و با سخnrانی رسمی یک رئیس جمهور فرق می کند. یعنی اینجور حرف ها در یک نمایش تفریحی و طنز قابل قبول است اما هنگام بیان سیاست خارجی یک حکومت (هر چقدر هم که مرتجع و عقب مانده باشد) زشت و غیر قابل قبول. پس بگذارید مثال دیگری بزنم. آیا تا به حال برنامه های تلویزیونی مجاهدین را تماشا کرده اید؟ منظورم فقط برنامه های طنزش نیست، بلکه به طور کلی زبان رسمی شان در تحلیل ها و افشاگری های سیاسی را می گویم. مجاهدین هم مرتبا از “سوزش” و اصطلاحاتی از این قبیل استفاده می کنند که بر زبان امثال احمدی نژاد منطبق است.

اشتباه نشود. اصلا قصد ندارم یک درک پاستوریزه و “پوریتن” و تصفیه شده برای زبان و فرهنگ عامه ارائه بدهم. قصد ندارم مجرد از تحولات ریشه ای و درازمدت در عرصه های مختلف (در درجه اول در قدرت سیاسی، و به موازات آن در عرصه فرهنگ و هنر) پیشنهاد “پاکسازی” زبان جامعه را بدهم. تابوهای فنودالی و مذهبی و سنتی زیادی در فرهنگ و زبان، مشخصا در بیان موضوعات جنسی و مربوط به بدن انسان، وجود دارد که باید در جریان تحولات جامعه در هم شکسته شود. بحث اما بر سر زبان و فرهنگی است که روابط ستمگرانه و تبعیض آلود و تحقیر آمیز حاکم بر جامعه را بازتاب می دهد. این زبان و فرهنگ خصوصیتی مردسالارانه — پدرسالارانه، زن ستیزانه و مردانه دارد. فحش “ناموسی” دادن از همین خصوصیت سرچشمه می گیرد. تحقیر و تمسخر همجنس گرایان و دگرباشان نیز نشانه ای از همین خصوصیت است. بحث اینست که در جریان مبارزه سیاسی با نظام حاکم، و به عنوان جزیی از مبارزه با بنیان هایی که نظم ستم و استثمار بر آن تکیه دارد، نمی توان نسبت به عرصه فرهنگ و هنر و زبان بی تفاوت ماند. یا بدتر از آن، دنباله رو هر آنچه موجود است و عامه مردم نسبت به آن روی خوش نشان می دهند شد. بنابراین خلاف جریان رفتن و به استقبال چالش ها در صحنه فرهنگ و هنر شتافتن نیز یک ضرورت است. این بخشی از تلاش برای رفع یک جدایی واقعی هم هست: جدایی رضیه ها از سیمین ها.

فروردین ۱۳۹۰

چراغا سوختن

ملکه مادر

هم هس؟ چی؟ سرنگوزی؟ دس ننه‌ام درد نکونه، حالا بیا یه سینما هم برو! نخیر، کم کم برو آدم‌س‌م بجو! کلمه ارجمنده، واحدیه، رحمانیه، توحیدیه، مذهب رسمیه، شیئهٔ اثنی حشریه. مشرکا و کافرا چی می‌شن حالا؟ الله اهلِم. گاس اونام می‌رن برا خودشون یه خورده می‌چرن تو علفای ایرون. وای که چقذه تمامیت‌خواهی ننه! شوما لوظفن برو یه خورده اخبار میهن‌تو دونبال کون تا فهمت بره بالا! مشقاتو کردی یا نه؟ جیم مته جونش. سین مته سبز. حالا شوما اینقذه سین جیم نکون. بگو لعنت و نفرین بر جمبوری کافر پرور ایسلامی!

ننه جون، یکی بود یکی نبود. زیر گنبد کبود، غیر از «سایت کلمه»، هیش کس نبود. از افق جرینگ جرینگ باز صدای «سایت جرس» می‌اومد. از اون عقب عقبا، از توی برج شبگیر، از یه جاهای خیلی تاریک سیکریت می‌اومد. خونه‌ها تاریکن، دوکونا تخته‌س. از صدا اوفتاده تار و کمنوچه. مُردیم بخدا، کوچه به کوچه… حالا دُر سُخن را شورت می‌کونیم؛ همه چی اینقذه تار می‌زد و مه‌آلود بودنش تا چراغا روشن شدش. ننه جون، چه خوش گفت فردوسی پاکزاد… شمع و چراغارو روشن کونین، همسایه هارو خبر کونین، امشو شو عروسیه…

لُغز نومه

سیکریت = همون گوفتهمان «بگم…؟ بگم…؟»
شورت = ننه جون منظورم تنکه نبود. رجوه شود به خرهنگ آکسفورت انگلیزی.

کی کوچا بودش؟ کی کوچا اونجا بودش؟ پسرش خودش رفته نبودش اونجا که عکس اون آقا گوندهه، مباشرامامش، اومد رف تو حصر خانگی، اون دوتا رو بردش با خودش. امامش افسرده‌س، هیشکاره‌س.. یه نوقطهٔ سیاه هیجاش نداره، یه نوقطهٔ خاکبستری هم هیجاش نداره، اصلا هیجاش هیچ نوقطه نداره. بخدا همش زیر سر اون یکی‌شه. نه اینا شایهه‌س. مبنعش خیلی موثقه. اطلاهاتیه. پاسدار سپاهشه خودشه. اینقذه نزدیکه که وختی همهٔ ارتباطا قطعه، ایشون خودش با خودش وصله. بی‌سیم‌ش همیشه آنلاینه. حالا شوما بگو اون اطلاهاتیه سبزه یا سبزه اطلاهاتیه؟ سپاهش پاسداریه یا پاسدارش سپاهیه؟ سفارتش سبزیه یا سبزیش سفارتیه؟ تأییدش خودش تکذیب شدش. تکذیبش خودش تأیید شدش.نه این یکیش… اون یکیش. کدوم سبز؟ همو سبز که رنگ می‌کونه. کدوم رنگ؟ همو رنگ که گوزارش قاطی پاطی می‌کونه…

در آغاز تنها کلمه بودش. و کلمه نزد کی بودش؟ بازجوش خودش خودیه. کلمه خودش خداس. کلمه تو گوش ماس. اینقذه بیانیه‌های قشنگ قشنگ. گوزارشا دقیق دقیق. فقط یکی از دختراشون با همدیگه رفتن دیدن مامان و بابا. دستور زبون بستهٔ فارسی چه تقصیری داره؟ امضاها اینقذه مُؤدب و اصیل بودنش که حدی نداشتش. کلمه میریه که حسینیه، شیخیه که کروییه، عطالهلپیه که مهاجره، فرخیه که نگره‌داره، ابراهیمیه که نبویه، سروشیه که خودش اینقذه عبدالکریمه. اجرای بی‌تنفر قانون اساسی جمبوری ایسلامی. فرمایش دیگه‌ای

از زوایای مختلفی نگریست. یکی از این زوایا، احساسات و برداشت های بیننده از آن است. و من می خواهم با شما از احساسات و خاطراتی حرف بزنم که دیدن این فیلم در من برانگیخت؛ احساسات و خاطراتی که مرا تا آن سوی اقیانوس، تا ایران برد؛ احساساتی که دریچه ای شد تا از آن من به ایران، و به خاور میانه ای بنگرم که این روز ها در شعله های آتش خشم سزاوار محروماتش می سوزد؛ آتشی که شعله هایش به بهانهء تقلب انتخاباتی ایران در سال گذشته بلند شد، در تونس رئیس جمهور مادام العمرش را (که Baby Doc بیبی داک را به یاد می آرد) وادار کرد تا از کشور بگریزد، باید بیفزایم که او یک و نیم تن طلا را نیز با خود بُرد؛ کودتاچیان مصر را به جایی کشاند که به رهبرشان، حسنی مبارک خیانت کنند تا، تا در حد امکان ارتش دست نخورده باقی بماند؛ خواب سویس خاورمیانه، بهشت مالیاتی منطقه، یعنی کشور کوچک بحرین را بر هم زد؛ افسانهء ضد امپریالیست بودن سرهنگی را که در لیبی با پول نفت صاحب بزرگترین شرکت های اسلحه سازی ایتالیا و دوست دول اروپائی شد به زیر شلاق انتقاد و افشاگری گرفت و پرده از چهره اش درید؛ و باز به خیابان های کشوری باز گشت که در آن نمایندگان خدا بر روی زمین از استثمار کارگران حساب های بانکی خود را در اروپا و کانادا پر می کنند.

گزارش فرزندان رهنورد و میرحسین به ملت از ملاقات سه شنبه با پدر و مادر، شنبه، ۲۱ اسفند، ۱۳۸۹، سایت کلمه

پس از اتمام این ملاقات محدود و غیر طبیعی **از ما مصرانه خواسته شد که در این باره کاملا سکوت کنیم. فشار نیروهای امنیتی برای مسکوت نگه داشتن این موضوع برای ما ابهام برانگیز است.** انگیزه ها و دلایل پنهان و آشکار و استفاده های احتمالی از آن هر چه باشد اجبار زندانبانان برای تن دادن به این ملاقات پیروزی بزرگی برای مردم ایران است. ما همچنان بر غیر قانونی بودن این حصر و محدودیتهای اعمال شده تاکید داریم. ما نزدیک دو سال است که دوشادوش هم این راه را پیموده ونگاه امیدوار خود را به فرادهای روشن سبز دوخته ایم از این رو وظیفه خود دانستیم که شما خواهران و برادران عزیز را نیز در جریان این ملاقات قرار دهیم و **سکوت در مورد این ملاقات را بیش از این صلاح ندانستیم.** ما خواستار رفع فوری این محدودیتهای غیر قانونی برای پدر و مادroman، خانواده بزرگوار و محترم کروی و تمام بیگانهان دربندیم و در کنار مردم ایران برای تحقق این خواست قانونی پایداری خواهیم کرد. **ما هر گونه اطلاع و خبر جدید را همچون پدرمان از طریق سایت کلمه در زمان های مقتضی به اطلاع ملت شریفمان خواهیم رساند.**

چراغا روشن شدن. رهبران نیستن. چراغها خاموش شدن. مشاوران هستن. می‌گم ننه، این حصر خانگیه یا خانگی حصره؟ حالا عاقبت کار خانگی خودمون چی می‌شه؟ هنوز هیچ اطلاهی در دسش نیس. نشون به اون نشون که خودش به ایشون گفتش که با چیسای خودش هیچی ندیدش. اونجا

«شکارچی» بهانه ای برای سفر به خاور میانه

(ارائه شده در میز گرد «ساختمان گفتمان سیاسی در سینما» در فستیوال بین المللی فیلم دانشگاه خود مختار مکزیک FICUNAM)*

بهرام قدیمی

اول ماه ماس ۲۰۱۱، شهر مکزیکو

سلام، روز به خیر

با تشکر از برگزار کنندگان فستیوال به خاطر دعوتشان از من برای شرکت در این میز گرد.

همان طور که می دانید من بهرام قدیمی هستم. چیزی که نمی دانید این است که من از فیلم چیزی سر در نمی آورم. یعنی من هیچ تخصصی در هیچ یک از شاخه های وابسته به فیلم ندارم. ولی می دانم که می توان به یک تولید هنری



فرانسه. قهرمان فیلم، مأمور امنیتی شبانه در این کارخانه است. او در صحنه های دیگری خواهان تغییر شیفت کار و منتقل شدن به کار در روز است، ولی با تهدید رئیس کارخانه روبرو می شود و با درخواستش موافقت نمی کنند.

همان طور که گفتیم نمی خواهیم وارد جزئیات خود فیلم بشوم، ولی همین قدم زدن یک مأمور امنیتی، یک پلیس خصوصی در کارخانه مرا به یاد واقعه ای می اندازد در روز ۲۶ ژانویه ۲۰۱۱: در این روز یکی از کارگران که تحت فشار مأمورین امنیتی (وابسته به بخشی از سازمان امنیت و اطلاعات رژیم) در کارخانه ایران خودرو، با وجود بیماری، مجبور به اضافه کاری شده بود، در اثر خستگی مفرط با یک کامیون تصادف می کند باعث مرگ ۹ نفر از کارگران و زخمی شدن ده ها کارگر دیگر می شود. بنا به نوشته نشریه «خود رو کار» (نشریه کارگران ایران خود رو)، چند روز پیش برای جلوگیری از شورش کارگران، رئیس حراست کارخانه، آقای وکالته، را از کار بر کنار کرده اند. تنها وظیفه این نیروهای امنیتی در کارخانه ها در ایران، مبارزه علیه کارگران و سرکوب مبارزات آنان است.

در کارخانه های بزرگ ایران از زمان شاه، یعنی قبل از انقلاب، کارگران از جمله با چند نوع نیروی ضد کارگری مواجه اند:

– مأمورین کارخانه (که کارشان ظاهراً باز و بسته کردن در و جلوگیری از سرقت و غیره در کارخانه است،

– حراست (که نیروئی ست مستقیماًوابسته به اداره اطلاعات و امنیت کشور)،

– و دست آخر، در جمهوری اسلامی، با شورای اسلامی کارگران (که در واقع به عنوان نوعی سندیکای زرد عمل می کند) .

به خاطر داشته باشیم که ده ها فعال سندیکائی و غیر سندیکائی کارگری از ماه ها پیش در زندان های جمهوری اسلامی تحت شکنجه قرار دارند و کوشش در تشکیل هر نوع تشکل مستقل کارگری از سوی دولت با کمک همین ارگان ها به شدت سرکوب می شود.

یک نکته دیگر در فیلم، برنامه های رادیوئی است. در تمام این برنامه ها، سخنران اصلی آقای سید علی خامنه ای، رهبر مذهبی و فرمانده کل قوا در جمهوری اسلامی ست.

این واقعیت زندگی مردم در کشوری ست که از صبح تا شام تحت بمباران ایدئولوژیکی – مذهبی احزاب حاکم قرار دارند. واقعیت هنوز تلخ تر از این حرف هاست:

در صحنه دیگری از فیلم، ما شاهد لباس پوشیدن کودک هشت ساله ای هستیم. مادر، یعنی همسر قهرمان فیلم، روسری به سر دارد. در سنن اسلامی، هیچ کس در حضور همسرش نیاز به استفاده از حجاب ندارد. یعنی وقتی شخص دیگری بجز همسر و فرزندان فرد حضور نداشته باشد، حد اقل برای گریز از گرما، حجاب از سر برداشته می شود.

پس چرا در این فیلم، این خانم، حتی در آپارتمان خودش، که در آن فقط دختر و همسرش حضور دارند نیز حجاب بر سر دارد؟

فقط یک احتمال وجود دارد: یعنی این که کارگردان از ترس سانسور مجبور است حتی روی سر زنی در خانه خودش هم حجاب بگذارد.

کافی ست به عمق این تحقیر نسبت به حقوق یک فیلمساز توجه شود تا وضع عمومی مردم را در کشور سانسور و سرکوب نشان دهد. یعنی کارگردان یک فیلم حتی مجبور است برای فرار از تیغ سانسور، سنن اسلامی را نیز تحریف کند. سنی که، همان طور که در صحنه های دیگر همین فیلم شاهدیم، بچه های هفت هشت ساله نیز از آن در امان نیستند. در لحظه ای که در مقابل مدرسه، شاهد بیرون آمدن کودکان دبستانی هستیم، در عین حال شاهد عملکرد البسه اجباری در کشور نیز هستیم.

اگر این داده ها را در کنار داده های دیگر قرار دهیم،

«سرباز» است. سربازی در ایران اجباری ست. ربطی به نظرات سیاسی، یا نزدیکی و دوری افراد از دولت ندارد. در فیلم آن که پلیس است، بیشتر زور می گوید و هر کاری دلش بخواهد انجام می دهد. محتوای بحث همان «معافیت از مجازات» است که در هر جمله ای از نو خود را نشان می دهد.

معافیت از مجازات، ستون اصلی حکومت هائی ست که می کوشند توسط آن هر نوع مقاومتی را در برابر خود به شکست بکشانند. حکومت هائی که دیگر به عنوان دولت – ملت عمل نمی کنند، بلکه بازارهای بزرگی Mall هستند که در آن دولت فقط به عنوان مدیر عملکرد دارد. هرچه سود آور باشد، از معادن گرفته تا بهداشت و آموزش و پرورش خصوصی می شود و بار هر چه سود آور نباشد، به گردن دولت است. در چنین جامعه ای حرف از امنیت اجتماعی، آزادی های فردی و اجتماعی، انتخابات آزاد، و آینده ای بهتر دروغ است. چنین کشوری، هر چه باشد، چه پادشاهی، چه جمهوری، چه اسلامی، چه مسیحی و یهودی، «جهنم» است [اشاره است به فیلم مکزیکی جهنم که شرایط امروز مکزیک را نشان می دهد].

شاید فیلم هائی از قبیل «شکارچی» بخش هائی از این جهنم را نشان دهند، اما دیر یا زود، این جهنم عوض خواهد شد. هیچ راه دیگری در مقابل توده های ستمدیده وجود ندارد: شعله های خشمی که خاور میانه را به آتش کشیده است، دیناسورهای حاکم را به زباله دانی تاریخ خواهد فرستاد و امید آینده ساز را جانشین یاسی خواهد کرد که انتقام محصول طبیعی آن است.

همین بس. از توجه تان بسیار سپاسگزارم

برای اطلاع بیشتر نک به:

<http://www.ficunam.unam.mx/pelicula.php?i=۲۳>

http://www.ficunam.unam.mx/programacion_pordia.php?f=۲۰۱۱-۳-۱

http://www.ficunam.unam.mx/actividades_coloquiodecinecontemporaneo.php

* شرکت کنندگان در میز گرد: جاناتان روزنباوم Jonathan Rosenbaum، میشل لپکس Michel Lipkes Leduc، و بهرام قدیمی،

که مدعی «دمکراسی» و «اپوزیسیون» درونی رژیم بودن هستند نیز شاهدیم. برای مثال کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات گذشته در ایران، آقای میر حسین موسوی که در دوران قتل عام های زندانیان سیاسی در ایران، در دهه هشتاد، نخست وزیر جمهوری اسلامی بود، نه هرگز در ایران به خاطر جنایت هایش در مقابل دادگاهی قرار گرفت و نه هرگز در به اصطلاح دادگاه های بین المللی قرار خواهد گرفت؛ او قرار است برای سرمایه های بین المللی در ایران امنیت ایجاد کند. پس غرب هم از او تا آن جا که ممکن باشد حمایت خواهد کرد.

خوب است حرف های وزیر داخله فرانسه را تنها چند ساعت قبل از فرار زین العابدین بن علی، رئیس جمهور سابق تونس به خاطر بیابوریم: او به دولت تونس پیشنهاد داده بود که «پلیس فرانسه امکانات و کاردانی اش را در اختیار پلیس تونس قرار دهد تا جلوی نا آرامی ها در تونس گرفته شود»، و یا تصویر عکس های یادگاری برلوسکونی با معمر قذافی را.

صحنه آزار دهنده دیگر فیلم، فضای بیمارستان و یا یتیم خانه ای ست که کودکان را در آن نگه داری می کنند.

آیا هنوز لازم است از کودکان چهار پنج ساله ای بگوئیم که با کار خود مخارج زندگی خانواده خود را در کشوری تأمین می کنند که در آن به حد وفور نفت و گاز استخراج می شود و دولتش برای دست یابی به نیروی اتمی از هیچ ولخرجی ای کوتاهی نمی کند؟ یا باید کودکانی را به خاطر بیابوریم که والدینشان برای تأمین نان روز، ارگان های بدنشان را به فروش می رسانند؟ کودکانی را که از صبح تا شب در خیابان ها با پاک کردن شیشه اتومبیل ها، واکس زدن کفش ها و هر کار کثیف دیگری زندگی می گذرانند و شبها را روی کارتن و تکه پاره های روزنامه ها به صبح می رسانند.

این چهره دیگری از ایران است که در لابلای صحنه های این فیلم قابل رؤیت است.

و دست آخر، شاهد دستگیر شدن قهرمان فیلم هستیم، کسی که به جای سکوت در برابر قتل همسر و دخترش به دست پلیس، و یا آن گونه که مأمورین دولت ادعا می کنند، در درگیری مسلحانه بین پلیس و مجرمین کشته شده است [آیا اخبار روزانه در مکزیک را به یادتان نمی آورد]، انتقام را بر می گزیند.

دو مأمور پلیس گم می شوند و این قضیه باعث عصبانیت و درگیری لفظی بین آن دو می شود. این امر طبیعی ست. اما آنچه از میان این درگیری لفظی خودنمایی می کند، تفاوت بین «پلیس» و

می توانیم شاهد میزان موفقیت دولت در پیشبرد اهداف اسلامی سازی Islamificación جامعه، یا آنچه آنان اسلامی می پندارند نیز باشیم. حضور گسترده زنان قهرمان ایران در مدارج عالی دانشگاهی، در فعالیت های سیاسی و اجتماعی و کوشش رسمی و غیر رسمی رژیم در به بند کشیدن آنان، نشان می دهد که رژیم جمهوری اسلامی، اگر موفق به سرکوب سازمان های سیاسی مخالف خود شد، اما نتوانست به سرکوب قطعی زنان موفق شود. امروز زنان در ایران پرچمدار مبارزه با خرافات و سرکوب رژیم هستند. جبهه مقاومت زنان در ایران چه در شکل مبارزه منفی و چه در شکل مثبت و سازنده اش تسخیرناپذیر مانده است.

جالب است که در شبی که همسر قهرمان فیلم به قتل می رسد، از پنجره خانه صدای شعار دادن مردم به گوش می رسد. دقیقاً معلوم نیست که آنان چه شعاری را سر داده اند، ولی به نظر می رسد که فریاد می زنند: «مرگ بر دیکتاتور». آیا قتل زن و دختر قهرمان فیلم را، به عنوان سمبل زنان ایران که قربانی دیکتاتوری هستند باید به شمار آورد؟

هفته پیش دو جوان در یک تظاهرات در تهران کشته شدند. رژیم ادعا می کند که آن دو نفر بسیجی بودند، ولی به شهادت دانشجویان، محمد مختاری و صانع ژاله دانشجوی دانشگاه هنر بودند و رژیم دروغ می گوید [به نقل از سایت بی بی سی].

در فیلم مشخص نیست که آیا کشته شدن آن زن و بچه هم به همین دلیل بوده یا نه. ولی طبق گزارش دویچه وله [خبرگزاری رسمی آلمان] و آمار سازمان های حقوق بشری، از اول ژانویه ۲۰۱۱ تا ۱۶ ژانویه، در ایران در هر ۸ ساعت یک نفر را اعدام می کنند.

یک نکته جالب و تکراری در فیلم، نحوه برخورد مأمور بازپرسی از قهرمان فیلم است. او در مقابل این سؤال که همسرم کجاست، قهرمان فیلم را با اشاره به گذشته اش تهدید می کند. شباهت این صحنه با صحنه ای که قهرمان فیلم در مقابل مدیر کارخانه تقاضای تغییر شیفت کار دارد، بسیار چشمگیر است. این امر، یعنی تحت فشار قرار دادن مردم برای به دست آوردن هدف است و یا برای عدم پیگیری جرمی که احتمالاً پلیس مرتکب شده و قرار است از مجازات معاف شود. اساس سرکوب در جمهوری اسلامی ایران، مانند بسیاری از کشورهای سرمایه داری دیگر، «معافیت از مجازات» برای آمرین و عاملین دولتی ست. این شیوه برخورد را حتی در کسانی